

# علم اصول الفقه

٧٢

٩٠-١-٢٣ تعريف علم اصول فقه

دراسات الاستاذ:  
مهدي الهادي الطهراني

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

## فصل نهم: حجت

- در تعبیر اصولی، لفظ حجت به کار می‌رود. مقصود آنها از حجت چیست؟ برخی برای حجت سه معنا ذکر کرده‌اند:
- ا. حجت به معنای لغوی،
- ب. حجت به معنای منطقی،
- ج. حجت به معنای اصولی.

## فصل نهم: حجت

- در مورد حجت به معنای لغوی گفته‌اند:
- آن هر چیزی است که صلاحیت احتجاج را داشته باشد و بتوان با آن احتجاج نمود.
- و برخی در تفسیر معنای لغوی حجت، همان معنایی را ذکر کرده‌اند که دیگران در تفسیر معنای منطقی حجت بیان کرده‌اند.

## فصل نهم: حجت

- مثلاً آقای مشکینی در اصطلاحات اصول، حجت در لغت را به معنای برهان گرفته و آن را عبارت از تصدیقات معلومی می‌داند که ما را به تصدیق مجهولی می‌رساند.

## فصل نهم: حجت

- و این تعریف، همان است که در منطق در تعریف حجت بیان می‌شود. در منطق، حجت مجموعه‌ای از تصدیقات است که نسبت به آنها علم داریم. از تألیف این تصدیقات، تصدیق تازه‌ای به دست می‌آوریم که قبلاً نسبت به آن علم نداشتیم.

## فصل نهم: حجت

- مرحوم مظفر در اصول فقه حجت به معنای منطقی را هر چیزی می‌داند که از قضایا تألیف می‌شود و مطلوبی را نتیجه می‌دهد و البته مقصود از قضایای مؤلفه، قضایایی است که به آنها اذعان داریم و به تصدیق آنها دست یافته‌ایم و مقصود از مطلوب، چیزی است که در قبل مجهول بوده و ما در جستجوی علم به آن بوده‌ایم.

## فصل نهم: حجت

- تعریفی که مرحوم مظفر برای حجت به معنای منطقی ذکر کردند، بیان دیگر از همان است که آقای مشکینی برای حجت به معنای لغوی ذکر کردند.

## فصل نهم: حجت

- حجت اصولی در نزد مرحوم مظفر، آن چیزی است که متعلق خودش را ثابت می‌کند، اما موجب یقین به متعلق خودش نیست. یعنی مثبت متعلق هست، اما اثبات در حد یقین و در حد قطع نیست.
- این تعریف به امارات اختصاص می‌یابد. زیرا خود یقین با قید «در حد یقین و در حد قطع» از تعریف خارج می‌شود و اصول عملیه مثبت متعلقشان نیستند.

## فصل نهم: حجت

- یقین اگر چه به تعبیر مرحوم مظفر حجت به معنای لغوی هست، یعنی صلاحیت احتجاج را دارد؛ اما حجت به معنای اصولی نیست.
- اصول عملیه و وظیفه‌ی عملی ملکف را در فرض تحیر تعیین می‌کنند. آنها اثباتی نسبت به واقع ندارند.

## فصل نهم: حجت

- بنابراین مرحوم مظفر نتیجه می‌گیرد که لفظ **حجت** در **اصطلاح اصولی** معادل لفظ **اماره** و معادل لفظ **دلیل** است و معتقد است اماره، دلیل، حجت و طریق، مصطلحات یکسان و به یک معنا هستند.

## فصل نهم: حجت

- اما برای شناخت معنای حجت در اصطلاح اصولی باید به مطلب زیر دقت کنیم:

## فصل نهم: حجت

- معنای لغوی حجت همان است که مرحوم مظفر اشاره کرد یعنی آنچه صلاحیت احتجاج را دارد. این حجت ممکن است حجت له باشد و ممکن است حجت علیه باشد.

## فصل نهم: حجت

- اگر کسی کاری را انجام دهد و دلیل برای آن کار داشته باشد که بتواند به آن دلیل تمسک کند به آن دلیل، حجت له می‌گوییم یعنی این حجت به نفع او است و او می‌تواند با آن احتجاج، عمل خویش را توجیه نماید. حال اگر کسی کاری انجام داد که دیگری می‌تواند به دلیلی عمل او را محکوم نماید، چنین احتجاجی، حجت علیه خواهد بود. دلیل برای بیان قابل توجیه نبودن عمل او است. پس حجت به معنای لغوی یعنی آنچه می‌توان با آن احتجاج نمود، چه له باشد و چه علیه.

## فصل نهم: حجت

- در منطق، منطقی به دنبال مصداقی خاص از این حجت می‌گردد یعنی به دنبال حجتی است که نحوه‌ی پیدایش معلومات جدید را توجیه کند.
- منطقی همواره با این سؤال روبه‌رو است که وقتی به چیزی جهل داریم و بعد نسبت به آن علم پیدا می‌کنیم، مجوز و مبرر علم ما چیست؟ چرا نسبت به آن چیز علم پیدا می‌کنیم؟

## فصل نهم: حجت

- جستجوی منطقی در واقع، جستجویی از مصداق حجت به معنای لغوی است. او می‌خواهد بداند در عالم تکوین و حقایق واقعاً به چه چیزی می‌توان احتجاج کرد.

## فصل نهم: حجت

- او در جستجوی خویش در می یابد که می توان به مجموعه ای از تصدیقات معلوم به عنوان حجت بر تصدیق یک مجهول تمسک نمود.

## فصل نهم: حجت

- سپس در پی شرایط و ویژگی‌هایی می‌گردد که این معلومات می‌توانند داشته باشند تا به عنوان حجت و دلیل مطرح گردند و بدین ترتیب بحث حجج در منطق شکل می‌گیرد.

## فصل نهم: حجت

- کار منطقی کشف است. منطقی مدعی جعل و اعتبار نیست. بایدهای
- منطقی عبارت دیگری از «هست» است. او در تحلیل به چگونگی تألیف معلومات دست می‌یابد. باید او یک باید دستوری صرف و اعتباری محض نیست.

## فصل نهم: حجت

- در اصول نیز همین گونه است. اصولی در واقع در جستجوی حجت است و باز در جستجوی مصداقی از حجت به معنای لغوی.
- او می خواهد بداند در حوزه‌ی مباحث فقهی و شرعی، فقیه به چه چیزهایی می تواند احتجاج کند و چه چیزهایی برای او حجت است.

## فصل نهم: حجت

- به عبارت دیگر از آنجا که اصول در حیثه‌ی شرعیات مطرح است، اصول در جستجوی چیزی است که بتواند در روابط خود با خداوند به آنها احتجاج کند.
- این احتجاج دو طرف است. گاه له است و گاه علیه. اگر مکلف بر طبق حجت عمل کند، حجت له است و اگر بر طبق حجت عمل ننماید، حجت علیه است.

## فصل نهم: حجت

- بنابراین در اصول به معنای وسیع کلمه، از حجت جستجو می‌کنیم، حجتی که اختصاص به باب خاص از ابواب فقه ندارد.

## فصل نهم: حجت

- چه ممکن است برای وظایف خاص از حجت جستجو کنیم؛ مثل این که چگونه نماز بخوانیم، وضو بگیریم، روزه چه شرایطی دارد و...؛ جستجوی از حجت در این موارد، کار فقه است.

## فصل نهم: حجت

- در اصول از حجت به نحو کلی، بدون اختصاص به باب خاص بحث می‌کنیم. اصول از عناصر مشترک استنباط سخن می‌گوید و به تعبیر مرحوم نائینی از کبرای قیاس بحث می‌کند.

## فصل نهم: حجت

- در رأس حجت‌های لغوی که اصولی از آن جستجو می‌کند، قطع قرار می‌گیرد. یعنی ما در روابط خودمان با خدا می‌توانیم با یقین، احتجاج و استدلال کنیم.

## فصل نهم: حجت

- اگر بر طبق یقین عمل کنیم، یقین، حجت له است و می توانیم بگوییم چون یقین داشتیم چنین کردیم و اگر بر طبق یقین عمل نکنیم، یقین، حجت علیه است؛ یعنی می توانند بر علیه ما احتجاج کنند که چرا بر اساس یقین عمل نکردید و وظیفه‌ی خویش را انجام ندادید؟

## فصل نهم: حجت

- حجت یقین ذاتی است؛ اما نه به معنای آن ذاتی که در حقایق گفته می‌شود؛ چون حجت، یک امر اعتباری است.
- فقط این اعتبار برای یقین، اعتباری است که عقلاً ضرورتاً انجام می‌دهند، از این روی حجت یقین، ذاتی است.

## فصل نهم: حجت

- اما غیر یقین، در نظر عقلا این گونه نیست که ضرورتاً حجیت در آنها اعتبار شود، اما می‌تواند حجیت نیز برای آنها اعتبار گردد. اصل در غیر یقین، عدم حجیت است. یعنی حجیت برای آن ضرورت ندارد، نه این که عدم حجیت برای آن ضروری باشد.

## فصل نهم: حجت

- برای حجیت غیر یقین حتماً نیازمند دلیل و حجتی هستیم و مسلماً حجیت غیر یقین نمی تواند خود امر غیر یقینی باشد. بنابراین هر چه غیر یقینی است، حجیت خویش را از راه یقین به دست می آورد.

## فصل نهم: حجت

- حال یک وقت بدون واسطه و گاه با واسطه، حجیت غیر یقین به یقین منتهی می شود. یعنی ممکن است حجیت یک امر غیر یقینی مرهون امر غیر یقینی دیگر باشد که آن دیگری حجیت خود را از یقین کسب کرده است و ممکن است حجیت یک امر غیر یقینی مستقیماً مرهون امر یقینی باشد.

## فصل نهم: حجت

- گاهی لسان حجت-هایی که در اصول جستجو می‌کنیم (یعنی حجت غیر یقینی)، لسان بیان واقع است. یعنی ادعایشان این است که واقع را نشان می‌دهند (فقط نشان دادن آنها در حد یقین نیست)؛ مثل خبر واحد و مثل ظاهر و مثل قیاس فقهی (تمثیل منطقی).

## فصل نهم: حجت

- توجه داریم که در این سطح بحث، ما فعلاً به این که حجیت آنها محرز هست یا مشکوک، کاری نداریم. اگر در اصول اثبات شود که حجت هستند، ویژگی آنها این است که احراز واقع می‌کنند.

## فصل نهم: حجت

- وقتی خبر واحد یا ظاهری در مورد یک حکم شرعی مطرح گشت، لسان آنها این است که حکم واقعی همین است.
- وقتی در اصول گفته می‌شود خبر واحد حجت است یا گفته می‌شود ظاهر حجت است، معنای آن این است که می‌توان با آنها بر مولی احتجاج نمود یا مولی با آنها بر ما احتجاج نماید.
- صورت اول در حالی است که بر طبق حجت عمل کرده‌ایم و صورت دوم در حالی است که بر طبق حجت عمل نکرده‌ایم.

## فصل نهم: حجت

- اگر این نوع حجت‌ها که به آن اماره می‌گوییم، پیدا نکردیم، نوبت به اصول عملی می‌رسد. اصول عملی حجت هستند؛ زیرا وقتی مکلف، اماره‌ای ندارد، وظیفه‌ی خود را با اصول عملی تعیین می‌کند و بر اساس آن عمل می‌نماید. و در مقابل این پرسش که چرا فلان عمل را انجام دادی به اصل عملی مثل استصحاب، احتیاط یا براءت، احتجاج می‌کند.

## فصل نهم: حجت

- با این بیان واضح می‌گردد که کل بحث-هایی که در اصول مطرح می‌شود، در حیطه‌ی بحث حجیت است. و همه‌ی آنها مصادیق حجت به معنای لغوی هستند.

## فصل نهم: حجت

- حجیت بعضی (یقین) ذاتی است و حجیت بعضی دیگر (اماره و اصل علمی)، اعتباری.

## فصل نهم: حجت

- به عبارت دیگر برخی حجیت خود را ابتداءً از شرع اخذ نمی‌کنند و حجیت آنها عقلایی است (مثل یقین) و برخی دیگر حجیت خویش را ابتداءً از شرع اخذ می‌کنند (مثل اماره و اصل عملی).

## فصل نهم: حجت

- از سوی دیگر حجیت برخی محرز است یعنی واقع را احراز می‌کند؛ مثل امارات و حجیت برخی دیگر محرز نیست؛ مثل اصول عملی.

## فصل نهم: حجت

- البته خود اصول عملی دو دسته‌اند. اصول عملی محرز و اصول عملی غیر محرز. اصول عملی محرز یک حالت برزخی دارند بین امارات و اصول عملی غیر محرز. یعنی نوعی واقع‌نمایی یا ادعای واقع‌نمایی در آنها وجود دارد.

## فصل نهم: حجت

- در هر حال همه‌ی اینها چه یقین، چه اماره و چه اصل علمی، در رابطه‌ی ما با مولی، حجت هستند.

## فصل نهم: حجت

- اگر بر طبق آنها علم کنیم، حجت له داریم و اگر عمل ننماییم، به وسیله-ی آنها علیه ما احتجاج می‌شود، یعنی آنها حجت علیه خواهند بود. و اصول از حجج بحث می‌کند.
- قسمتی از بحث اصول مربوط به کشف حجت-ها است و قسمت دیگر رابطه‌ی بین حجت‌ها را بیان می‌کند.
- از این روی اصول یا از حجت بحث می‌کند یا از تعارض حجج. بحث از تعارض حجج هم، بحثی از حجت است؛ زیرا وقتی حجج متعارضند، سخن از این است که کدام یک حجت است.

## فصل نهم: حجت

- بعد از واضح شدن مفهوم حجت، لازم است دو مطلب را بیان نماییم:

## فصل نهم: حجت

- ۱. عده‌ای گمان می‌کنند با پذیرش ذاتی بودن حجیت قطع، دیگر جایی برای بحث از مطالب مربوط به قطع در علم اصول نیست. این گمان مبتنی بر این کبری است که ضرورتاً تمامی مسایل یک علم باید مباحث نظری به معنای منطقی کلمه باشد؛ نه مباحث بدیهی و هر چه بدیهی است از حوزه‌ی دانش خارج است. اما در جای خودش (در تعریف علم اصول) گفته‌ایم که مسایل و مباحث یک علم هم ممکن است بدیهی باشد و هم ممکن است نظری باشد و این گونه نیست که ضرورتاً مسایل یک علم نظری باشد.

## فصل نهم: حجت

- بحث قطع، اگر چه فرضاً بدیهی باشد، به عنوان تنبیه بر بدیهی در اصول مطرح می‌شود و توضیح بعضی از نکته‌هایی که مربوط به قطع هستند مثل قطع قطاع و تجری که در حاشیه‌ی بحث قطع به عنوان شعب و فروع آن بحث مطرح می‌گردند، معلوم نیست به آن بداهتی باشند که خود حجیت قطع است. از سوی دیگر اگر حجیت قطع بدیهی باشد، بدون شک اصول آن بدیهی است، اما این که حجیت چیست؟ چگونه پیدا شده؟، امر بدیهی نیست و تحلیل‌های علامه طباطبایی روشن نمود که حجیت برای قطع اعتباری است؛ نه یک امر ذاتی به معنایی که در واقعیات وجود دارد.

## فصل نهم: حجت

- ۲. حجت که فقیه آن را به کار می‌گیرد، در نظر قدما، اختصاص به حجت بر حکم داشته است. از نگاه آنها تنها وظیفه‌ی فقیه، استنباط احکام است. اما طبق بحثی که قبلاً اشاره کردیم، وظیفه‌ی فقیه فراتر از استنباط احکام تعریف می‌شود. از این روی در بحث اصول نیز، حجت امری اعم از حجت بر حکم و حجت بر امور دیگری است که استنباط آنها نیز کار فقیه است. آن امور عبارتند از: مکتب‌های اسلامی و نظام‌های اسلامی.

## فصل نهم: حجت

- همان گونه که مثلاً فقیه باید احکام اقتصادی اسلام را استنباط کند و نمونه‌اش در مکاسب شیخ انصاری وجود دارد، باید مکتب اقتصادی اسلام و نظام اقتصادی اسلام را نیز استنباط نماید. وظیفه‌ی فقیه منحصر به استنباط احکام شرعی نیست. احکام شرعی، بخشی از فقه را تشکیل می‌دهد. بخش‌های دیگری نیز وجود دارد که در فقه مورد توجه قرار نگرفته است و از آنجا که قدامت کار فقیه را منحصرأ در استنباط احکام فرض کرده‌اند، بحث‌های اصولی هم به جستجوی از حجت بر حکم، محدود شده است. وقتی کار فقیه را توسعه دادیم، یقیناً به تناسب بحث حجت هم در اصول گسترش می‌یابد.

## فصل نهم: حجت

- در واقع هر جا بحثی به شئون انسان مربوط می شود و در رفتارهای انسان ظهور و بروز پیدا می کند، در حوزه‌ی مباحث فقهی قرار می‌گیرد؛ اگر چه ممکن است در حوزه‌ی بحث‌های شناخته شده‌ی فقه یا در زمره‌ی کتاب‌های شناخته شده‌ی فقهی نباشد.

## فصل نهم: حجت

- کم نیستند مسایلی که فقهای گذشته آنها را بحث کرده‌اند؛ اما در این که آن را در کجای مباحث فقهی و در کدام کتاب جای دهند، دچار مشکل گشته‌اند. از این روی به ادنی مناسبت آن را در جایی طرح کرده‌اند.

## فصل نهم: حجت

- مثلاً شیخ انصاری، مجموعه‌ای از محرمات را ذکر می‌کند که برخی به عنوان مکسب قابل طرح نیستند. ولی شیخ به مناسبت ذکر دیگر محرمات، آنها را هم بیان کرده است. از جمله‌ی آنها غیبت است که شغل کسی قرار نمی‌گیرد، اداره و شرکتی بر اساس آن تأسیس نمی‌شود و عادتاً به عنوان وسیله‌ی تجارت به کار نمی‌رود.

## فصل نهم: حجت

- خیلی از مطالبی را که شیخ در مکاسب ذکر می‌کند، صاحب شرائع در بحث شهادت قرار می‌دهد. وی به مناسبت بحث عدالت شاهد، به توصیف عادل و پرهیز او از محرّمات می‌پردازد و بدین طریق وارد بحث محرّمات می‌شود و بحث‌هایی مثل حرمت غنا و حرمت لہو را در آنجا مطرح می‌کند.

## فصل نهم: حجت

- علت این گونه بحث‌ها، آن بوده است که کتاب‌های شناخته شده‌ی فقهی ضرورتاً تمام ابواب زندگی انسان را دربر نمی‌گیرد و همه‌ی مسایلی که فقها بحث کرده‌اند، در این کتاب‌ها جای نمی‌گرفته است و خود آنها در محل آن مسایل دچار مشکل شده‌اند.

## فصل نهم: حجت

- از سوی دیگر بحث‌های مستقلی در بعضی کتب، در گذشته مطرح بوده که چون علما و فقهای بعدی کمتر به آنها توجه کرده‌اند، مطرود شده‌اند.

## فصل نهم: حجت

- مثلاً ابو صلاح حلبی کتابی در فقه تحت عنوان تنفیذ الأحكام نوشت. وی از شاگردان شیخ مفید و از معاصران شیخ طوسی بود. در کتاب تنفیذ الاحکام، بحث‌های مربوط به حکومت و به اصطلاح امروزی فقه سیاسی مطرح شده است. از ابتکارات ابوصلاح در این کتاب، جمع آوری بحث‌های پراکنده‌ی ولایت فقیه است که در مقنعه‌ی شیخ مفید در کتاب خمس، حدود، امر به معروف و نهی از منکر و قضا مطرح گشته است. وی همه‌ی آن مباحث مطرح در این کتب پراکنده را در یک جا جمع می‌نماید و اسم آن را تنفیذ الاحکام می‌گذارد. در آثار علمای بعدی، توجهی به این کتاب نمی‌بینیم. شاید نبودن زمینه‌ی لازم برای طرح این مباحث، علت بی‌توجهی علمای بعدی بوده است.

## فصل نهم: حجت

- همین طور شیخ طوسی در مبسوط کتابی به نام حیل دارد. وی در آنجا چاره‌های فقهی را در بعضی مشکلات مطرح می‌کند. این کتاب نیز مورد توجه علمای بعد از او قرار نگرفته است.

## فصل نهم: حجت

- در هر حال طبقه-بندی در کتاب‌های شناخته شده‌ی فقهی،
- اولاً تعبدی نیست،
- ثانیاً تمام مسایل و حتی مسایل شناخته شده‌ی فقهی در آنها جای نمی‌گیرند و برخی به تناسب و استطراداً در جایی مورد بحث قرار گرفته‌اند
- و ثالثاً این کتاب‌ها ضرورتاً جامع نیستند؛ یعنی تمام مسایلی را که بشر با آنها مواجه است، در بر نمی‌گیرند. از این روی چه بسا مسایلی وجود دارد که لازم است باب جداگانه‌ای را به آنها اختصاص دهیم.

## فصل نهم: حجت

- بنابراین اگر وظیفه‌ی فقیه را توسعه دهیم به تناسب بحث اصول نیز گسترش می‌یابد. کار فقیه فقط استنباط احکام نیست. استنباط مکاتب و نظام‌های اسلامی نیز از وظایف فقیه است. به همین دلیل در اصول اضافه بر جستجوی از حجت بر حکم، حجت بر مکاتب و حجت بر نظام‌های اسلامی نیز مطرح می‌گردند و آنها نیز در زمره‌ی کارهای اصولی قرار می‌گیرد.

مبادی تصویری

فصل اول: تعریف علم اصول

فصل دوم: موضوع علم اصول

فصل سوم: نسبت بین علم اصول و سایر علوم

فصل چهارم: اعتباریات

فصل پنجم: حکم

فصل ششم: امثال

فصل هفتم: موضوع و متعلق حکم

فصل هشتم: نسخ

فصل نهم: حجت

فصل دهم: استنباط

## فصل دهم: استنباط

- در تعریف علم اصول از کلمه‌ی استنباط استفاده شده است. از این رو علما به توضیح مفهوم این کلمه پرداخته‌اند.

## فصل دهم: استنباط

- استنباط با معنایی که به کار می‌بریم و در اصول و فقه مورد استفاده قرار می‌گیرد، کلمه‌ای است که متأخراً پیدا شده و در ذریعه‌ی سید مرتضی نشانی از آن نیست.
- در تعابیر اصولی‌ها استنباط به تحصیل حجت معنا شده و این تعبیر مکرراً در عبارات آنها آمده است. مقصود آنها، تحصیل حجت بر حکم شرعی است.

## فصل دهم: استنباط

- همان گونه که دیدیم آقای خوئی برای توضیح این مطلب که چگونه تعریف علم اصول شامل قواعد فقهی نمی‌شود، به فرق بین استنباط و تطبیق پرداخت.

## فصل دهم: استنباط

- حاصل آن بیان این بود که استنباط عبارت است از تحصیل حجت بر یک جعل جدید ولی در تطبیق، جعل کشف شده بر موردی تطبیق می‌گردد و مصداقی از آن جعل پیدا می‌شود.

## فصل دهم: استنباط

- قواعد اصولی در نظر ایشان برای استنباط به کار می‌روند، در حالی که قواعد فقهی صرفاً قواعد تطبیقی هستند. با قواعد فقهی جعل تازه‌ای کشف نمی‌شود، بلکه صرفاً مصداقی برای قاعده‌ای که کشف شده، پیدا می‌گردد. اما همان گونه که در آنجا نیز گفتیم بعضی قواعد فقهی برای استنباط به کار می‌روند و استنباطی هستند.

## فصل دهم: استنباط

- در هر حال این که استنباط به تحصیل حجت بر حکم شرعی تفسیر شده است، نتیجه‌ی همان نکته است که کار فقیه، در دایره‌ی احکام است. پس استنباط نیز تحصیل حجت در دایره‌ی احکام خواهد بود.

## فصل دهم: استنباط

- اگر کار فقیه را توسعه دهیم و قایل شویم فقیه غیر از حکم (یعنی قانون) مکتب و نظام را هم استنباط می‌کند، در این صورت استنباط، تحصیل حجت است بر حکم یا مکتب و یا نظام.
- به عبارت دیگر استنباط، تحصیل حجت است؛ اما این که متعلق حجت چیست، به حوزه‌ای بر می‌گردد که استنباط در آن تطبیق می‌شود.

## فصل دهم: استنباط

- تحصیل حجت در هر زمینه‌ای با توجه به آنچه در بحث حجت گفتیم، متناسب با آن زمینه است. مثلاً اگر بخواهیم در مسایل اقتصادی، حجت به دست آوریم، از آنجا که این مباحث از سنخ حقایقند (نه از سنخ اعتباریات)، حجت باید در دایره‌ی حقایق قابل تمسک باشد. در حالی که در مباحث فقهی، چون آنچه فقیه به دست می‌آورد یا بر آن حجت اقامه می‌کند، از سنخ امور اعتباری است، تحصیل حجت نیز متناسب با امور اعتباری است.

## فصل دهم: استنباط

- واضح است که استنباط با تطبیق متفاوت است. استنباط تحصیل حجت است بر یک اعتبار جدید نه اعتباری که قبلاً بر آن تحصیل حجت شده باشد. اگر در قبل بر حکمی تحصیل حجت بشود و بعد در پی مصداقی برای آن باشیم، همان گونه که آقای خوئی فرمود، تطبیق نام دارد.

## فصل دهم: استنباط

- با توجه به این مطلب یعنی با توجه به این که استنباط تحصیل حجت در حوزه‌ی امور اعتباری و مباحث فقهی است، تحصیل حجت ممکن است به قطع باشد (یعنی به اعتبار شارع یقین حاصل شود) و ممکن است به اماره تحقق یابد و ممکن است به اصل عملی صورت گیرد.

## فصل دهم: استنباط

- البته همان گونه که قبلاً گفتیم: استنباط در حوزه‌ی شبهات حکمی مطرح است نه شبهات موضوعی و در تعریف علم اصول نیز بیان شد که بحث‌های علم اصول مخصوص مجتهدان است و مباحث مشترک بین مقلدان و مجتهدان در حوزه‌ی اصول قرار نمی‌گیرد.

## فصل دهم: استنباط

- از این رو در اینجا از اصل عملی و اماره‌های سخن می‌رود که در شبهات حکمی به کار می‌آیند و آنچه از آنها در رفع شبهات موضوعی باشد، در حوزه‌ی بحث اصولی نیست.

## فصل دهم: استنباط

- بحث‌های این چنینی اگر در اصول وارد گردند، بحث‌های استطرادی هستند. یعنی وقتی شبهات حکمی مطرح می‌شوند، شبهات موضوعی در کنارشان، استطراداً و به دلیل این که جایگاه مستقلى به آنها اختصاص نمی‌یابد، مورد بحث قرار می‌گیرند. به همین دلیل اماراتی که به شبهات موضوعی اختصاص دارند، مثل بینه و خبر ذوالید، در فقه مطرح می‌شوند. اصول صرفاً در جستجوی مطالبی است که به کار فقیه به عنوان مجتهد و مستنبط احکام می‌آید و مسایل مشترک بین مقلد و مجتهد، اگر هم مطرح شوند، بحث‌هایی استطرادی و کناری خواهند بود.

## فصل دهم: استنباط

- با این بیان واضح شد که استنباط تحصیل حجت در حوزه‌ی امور اعتباری است و به همین دلیل اضافه بر قطع که مطلقاً در همه‌ی زمینه‌ها حجت است، در اصول از حجت-هایی بحث می‌شود که ممکن است دایره‌ی حجیت آنها محدود به دایره‌ی خاصی باشد.

## فصل دهم: استنباط

- مثلاً نظر مشهور فقها این است که خبر واحد در احکام شرعی حجت است. آنها حجیت خبر واحد را در اعتقادات و حتی در موضوعات شرعی نپذیرفتند. زیرا اصول در وادی خاصی از تحصیل حجت بحث می‌کند. تحصیل حجت در اینجا فقط در امور فقهی است. ضرورتاً این گونه نیست که هر چه در اینجا حجت است، در همه‌ی بحث‌های دینی، حجت باشد.

## فصل دهم: استنباط

- البته در بحث عقاید، این بحث مطرح است که آیا اصلاً خبر واحد در عقاید حجت نیست یا در عقاید هم حجیت خبر واحد معنا دارد؟

## فصل دهم: استنباط

- مرتبه‌ای از این بحث، بحث فقهی است. برخی گفته‌اند: حجیت خبر واحد در عقاید، در واقع حجیت استناد است.
- اگر بگوییم: مطلبی را امام صادق علیه السلام مثلاً فرموده، استناد به امام صادق علیه السلام است. استناد کار ما به عنوان مکلف است و می‌تواند یک حکم شرعی باشد. من به امام علیه السلام استناد می‌دهم که حضرت چنین کرد یا چنان نکرد یا فلان سخن را گفت. این بحث همانند آن چیزی است که در روزه مطرح می‌شود. نسبت دادن به دروغ حرام است و در مورد روزه اثر وضعی دارد: بطلان روزه.

## فصل دهم: استنباط

- این حجیت استناد بحث فقهی است و ربطی به اعتقادات ندارد.

## فصل دهم: استنباط

- آنچه مربوط به عقاید می‌شود، خود عبارت امام صادق علیه السلام است که مثلاً مسئله‌ی اعتقادی توسط ایشان طرح شده است. در آنجا است که این سؤال مطرح می‌شود. آیا خبر واحد در این روایت معنا دارد یا نه؟ آیا می‌توان با استناد به حجیت خبر واحد، آن بحث اعتقادی را مستمسک قرار دهیم؟

## فصل دهم: استنباط

- وقتی حضرت حکم شرعی را بیان می فرمود، معنا داشت که خبر واحد، حکم را برای ما حجت کند. این حکم، ظاهری و یک نوع اعتبار در جنب اعتبارات شارع است.
- اما در زمینه‌ی اعتقاد آیا معنا دارد که شارع یک اعتقاد ظاهری را برای ما حجت کند؟

## فصل دهم: استنباط

- اعتقاد امر اعتباری نیست، بلکه از واقع حکایت می‌کند. آیا در آنجا اعتبار شارع معنا دارد؟ آیا شارع می‌تواند بگوید: اگر خبر ثقه‌ای خصوصیات بهشت را برای شما مطرح نمود. این بر شما حجت است؟ آیا می‌تواند به تناسب همین محتوا، چیزی را برای مکلفان اعتبار نماید، اگر چه در واقع خصوصیات بهشت این گونه نباشد؟

## فصل دهم: استنباط

- حال فرض کنید در همین مثال، کسی اعتقاد به بهشتِ با این خصوصیات پیدا کرد. اگر از علت اعتقاد او سؤال کنند، آیا او می‌تواند خبر ثقه را مستمسک خویش قرار می‌دهد؟
- در اینجا خود محتوی اعتبار نشده است، بلکه اعتقاد به محتوی اگر مخالف با واقع باشد، برای مکلف، معذر است و اگر مطابق با واقع باشد، برای او منجز است.

## فصل دهم: استنباط

- همه‌ی این بحث‌ها، بحث خبر واحد در حوزه‌ی اعتقادات است و از حوزه‌ی بحث‌های اصولی خارج می‌باشد. همان طور که بحث خبر واحد در موضوعات نیز از این حیثه بیرون است. بحث اصول در حجیت خبر واحد در حکم است و با توسعه‌ای که دادیم، حجیت خبر واحد در حکم، مکتب یا نظام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## فصل دهم: استنباط

- مطلب دیگری که لازم است در اینجا بیان کنیم، این است که نوع استنباط حکم با نوع استنباط مکتب مشابه است. بنابراین آنچه در زمینه استنباط حکم، حجت است، در زمینه استنباط مکتب هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

## فصل دهم: استنباط

- اما نوع استنباط نظام با آن دو فرق دارد. ضرورتاً بحث‌هایی که در احکام انجام می‌دهیم، در آنجا کارآیی ندارد و بحث خاص به خودش را می‌طلبد.
- از این رو در فهرستی که ابتدای بحث فلسفه‌ی علم ارایه کردیم، علم اصول را به دو بخش اصلی تقسیم نمودیم. یک قسم را حجیت در حکم یا مکتب و قسم دیگر را حجت بر نظام نامیدیم.

القسم الاول: الحجه  
على الحكم او المذهب

الحججه

القسم الثاني:  
الحججه على النظام

## فصل دهم: استنباط

- .
- . چه حکم، چه مکتب و چه نظام، همه از امور اعتباری-اند.
- . فقط همان گونه که گفتیم ایشان این بحث را در فارق بین قواعد اصول و فقهی مطرح نمود.
- . بنابراین استصحاب یا حجیت خبر واحدی در اصول مورد بحث است که در شبهات حکمی به کار روند، بحث استصحاب در شبهات موضوعی یا حجیت خبر واحد در شبهات موضوعی، بحثی استطرادی است.